«جامعه‌شناسی فرهنگ‌وجامعه‌شناسی خانواده»طرح کرده و رابطه میان شکاف اجتماعی و شکاف نسلی را به‌طور تجربی بازگو کرده‌ام.

به نظر می‌رسد قسمتی از شکاف نسلی و تغییر و تحولاتی که برای هر نسل نسبت به نسل پیش از خودش اتفاق می‌افتد، جهانی باشد. یعنی در تمام دنیا این اختلاف میان دو نسل پیاپی که مانع از درک متقابل و فهم یکدیگر می‌شود، وجود داشته‌باشد.

شکاف نسلی در متنی جهانی و ملی ظهور می‌کند. اگر جهان از طریق رسانه، دعوت‌کننده و تشویق‌کننده بهم زدن مناسبات اجتماعی و فرهنگی در سطح ملی باشد، شرایط ذهنی شکاف اجتماعی و درنهایت شکاف نسلی ظهور می‌کند. ما شاهد دعوت به ظهور شکاف اجتماعی و نسلی از طریق رسانه‌های جهانی هستیم. این دعوت از طریق طرح انتظارات، ارزش‌ها و شیوه‌های متعدد معارض زندگی صورت می‌گیرد. با طرح مجموعه اشاره‌شده، به‌هم‌ریختگی ساختاری جوامع در سطح ملی ممکن شده است که حاصل آن مداخله‌گری فرهنگی و اجتماعی است. در آغاز، ایده‌های مطرح شده مطلوب و جذاب است. در ادامه مسیر، از طریق الگوهای ارایه شده، تشویق به مصرف‌گرایی پیش می‌آید و نظام تولید و مصرف کشورها دچار تغییر می‌شود. در ادامه مسیر، شیوه و سبک‌های زندگی مردم مورد چالش قرار می‌گیرد. نحوه زیست‌اجتماعی، تشکیل خانه و خانواده، نحوه گذران اوقات فراغت و بسیاری از دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی مردم در سطح ملی از طریق رسانه‌های جمعی مورد چالش قرار گرفته که حاصل آن تشدید شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی و درنهایت فعال شدن نسل‌های جدید برای تخریب است. در این مسیر تأکید اصلی بر تمایزات و تعارضات بنیادین فرهنگی نسل‌ها می‌شود. رسانه‌های جمعی خارجی سعی می‌کنند تا منابع فکری نسل‌های جدید را متفاوت از نسل‌های گذشته کنند و در عین انتظارات معارض با نسل‌های گذشته طرح و بر شیوه‌های کاملا جدید و معارض با شیوه‌های زندگی نسل‌های گذشته تأکید کنند. همین وضع است که زمینه گسست و تعارض را فراهم می‌سازد. در همین مسیر است که اکثر افراد نسل جدید، منتقد و درنهایت معترض به سابقه فرهنگی جامعه، نهادهای سنتی و ماندگاری همچون دین و خانواده و بی‌اعتنا به آداب و مناسک اجتماعی سنتی شده و در پی کسب این امور در جهان مدرن می‌شوند. این وضعیتی است که بحران اجتماعی را فراهم ساخته و حاصل آن نیز جز فروپاشی اجتماعی نیست.

این شکاف نسلی چگونه پر می‌شود؟ و در مقام مسئول، دولت، خانواده، رسانه و... برای پر کردن این شکاف، چه می‌توان کرد؟

آنچه منشأ کاهش تنش میان نسلی می‌شود، آمادگی نسل‌ها برای ارتباط و سازگاری است. نیروی اصلی کاهش‌دهنده تنش خود نسل‌ها خواهند بود تا نیرویی خارجی. همین که نیرویی خارجی از قبیل دولت وارد شود، بر تفاوت‌ها و تعارض‌ها افزوده شده و زمینه گسست، بیشتر خواهد شد؛ چراکه دولت در این زمینه داعیه و خواسته‌های خودش را دارد. تلاش خواهد کرد تا خود را اثبات کند، تا این که مانع تعارض شود. اگر دیگر نهادها و نیروهای اجتماعی هم وارد شوند، مانع پیوستگی خواهند شد. برای گذار از این وضعیت، وضع تعارضی نسلی، بهترین شیوه، «طبیعی شدن روابط بین نسلی» است. در شرایط طبیعی است که ارتباط میان نسل‌ها ممکن شده و هر نسلی به‌طور مستقل و موثر خواهد توانست در متن نسلی، کنشگری کند. من به‌طور خاص به نقشی که نسل میانی در سر و سامان دادن به روابط نسلی دارد تأکید می‌کنم. والدین در این زمینه نقش مهمی دارند. والدینی که در حال حاضر هزینه حمایت از نسل جوان و نسل کهنسال را عهده‌دار شده است، بهتر می‌تواند شیوه‌های رفع تعارضات را بیابد. در این صورت با حمایت از این نسل است که تنش‌های نسلی کاهش خواهد یافت. در مقابل گروه‌هایی - خصوصا سیاستمداران - سعی می‌کنند تا با حمایت از نسل جوان یا تخریب نسل جوان فضای نسلی را مدیریت کنند. این دو نوع ورود، یعنی «حمایت یا تخریب نسل جوان» موجب رویکرد تهاجمی یافته نسل جدید و همچنین منشأ برخورد و جدایی بین نسلی می‌شود. همان‌طور که در حال حاضر در مدیریت کشور عده‌ای به دفاع از نسل پیر اقدام کرده‌اند. نسل پیر جامعه نیازمند حمایت است، اما توان مدیریت جامعه را ندارد. تنها نسلی که این امکان و شرایط را دارد نسل میانی (والدین) است. به نظر من برای سر و سامان دادن جامعه به لحاظ نسلی، راهی به جز سپردن امور به نسل میانی نیست. در این مسیر باید به حمایت از او اقدام کرد. او را مورد آموزش مستمر قرار داد تا بتواند در پیوند بین نسلی و ارتقای آن کوشش کند.

ما در جهانی زیست می‌کنیم که اساسش بر تفاوت و تمایز است نه شباهت و همسانی؛ در حالی که در گذشته مردمان در شرایطی زیست می‌کردند که اساس آن بر شباهت بود. همه در گذشته بیشتر شبیه هم بودند و مانند هم عمل می‌کردند تا متفاوت و متمایز از یکدیگر.

پیدا کرد و باعث شد تلقی انحراف از شکاف نسلی کنار گذاشته شود. وقتی این تفاوت شامل اکثریت باشد دیگر انحراف نیست بلکه خودش نرم و هنجار است. در دوره تجدد منابع اطلاعاتی متکثر می‌شود. خانواده آموزش را می‌سپارد به مدرسه و دانشگاه، مراقبت از فرزندان را می‌سپارد به مهدکودک‌ها و مراقبت از سالمندان را می‌سپارد به خانه‌های سالمندان. خانواده کارکردهای خود را به جامعه منتقل کرده است. دانشگاه و کتاب منبع اطلاعاتی مهمی است. حرفه‌های مختلف در این دوره به وجود آمده ببینید تقسیم کار اجتماعی تا چه اندازه شکل می‌گیرد که دنیاهای متفاوتی برای آدم‌های خود می‌سازند. فعالیت‌های اجتماعی که در جوامع بزرگ امروزی از طریق جنبش‌ها و نهادها شکل می‌گیرند و در کنار آنها و گسترده‌تر از آنها رسانه‌ها هستند که آن‌قدر منابع اطلاعاتی را متکثر کردند که شاید یک فرد نتواند ادعا کند از همه رسانه‌ها زیاد استفاده می‌کند. رسانه‌ها ریز و ذره‌ای شدند و می‌شود گفت مخاطبان هم در سطح ذره کاهش پیدا کرده‌اند یعنی به‌طور بالقوه می‌توانند به همه اطلاعات دسترسی پیدا کنند اما آن‌قدر اطلاعات بیشتر از آدم‌هاست که برخی از اطلاعات ممکن است مخاطبش تنها دو نفر باشند. البته به دلیل شبکه‌های اجتماعی حتی همین اطلاعات هم امروزه می‌تواند میلیون‌ها داشته باشد. این منابع اطلاعاتی متفاوت و دسترسی‌هایی که در عمل متفاوت است، باعث می‌شود که اختلاف اندیشه و عمل آدم‌ها با نسل قبل خود زیاد شود و این اختلاف خودش را در مدت زمانی بسیار کوتاه‌تر از ۴۰ سال نشان دهد. به دلایل مختلف مثل تغییر کارکردهای خانواده و به وجود آمدن منابع اطلاعاتی متفاوت از جمله رسانه‌ها تفاوت نسلی سریع اتفاق می‌افتد و شکاف بین نسل‌ها زمانی کمتر از ۴۰ سال است و الان دهه‌ای شده است. اتفاق خیلی جالب دیگر که باعث شده شکاف نسلی با سنت متفاوت باشد این است که دیگر این شکاف انحراف تلقی نمی‌شود بلکه تفاوت‌ها توسط نسل قبل پذیرفته می‌شود. می‌گویند جوان است و باید جوانی کند و انگار دارند به تفاوت اشاره می‌کنند. زیرا نسل قبلی هم با نسل قبل‌تر از خودشان متفاوتند و تفاوت بچه‌هایشان را می‌پذیرند. در هر دو دوره سنت و مدرنیته اسم این تفاوت، تفاوت در اندیشه و عمل شکاف است اما در هیچ دوره این شکاف باعث گسست بین نسل‌ها نشده و هنوز با هم ارتباط و تعامل دارند و هنوز جامعه دارد خودش را بازتولید می‌کند. این شکاف مثل انقلاب گسست نسلی نیست و هیچ وقت هم اتفاق نخواهد افتاد، آرام آرام دارد تغییر می‌کند که اگرچه در دوران تجدد سرعت بالاتر است ولی نمی‌شود گفت ناگهانی است. رسانه‌ها هم، همزمان با مخاطبان شروع می‌کنند به تغییر و نسل تا جایی که می‌تواند با آنها جلو می‌رود و از جایی به بعد در استفاده از رسانه‌ها قدرت رقابت با نسل جدید ندارد. مثلا استاد راهنمای من توان فکری، ذهنی و وقتی نداشت که از رسانه جدیدی چون کامپیوتر استفاده کند و از من دانشجو کمک می‌گرفت. من استاد شده‌ام و از رسانه‌ها استفاده می‌کنم ولی من هم برای کارهای کمی پیشرفته‌تر از دانشجوهایم کمک می‌گیرم. بچه‌های من و نسل بعدی من در تکنولوژی پیشرفته‌تر هستند.

امروز رسانه‌ها چه نقشی در شکاف نسلی دارند؟

از نظر مطالعات ارتباطی می‌توانیم به نقش رسانه‌ها را در دو دوره سنت و مدرنیته بپردازیم. مهم‌ترین ویژگی رسانه‌ها در دوران سنت اولا محدود بودن آنهاست. زمانی که روزنامه آمد سواد آدم‌ها محدود بود و عده کمی در مقایسه با کل جامعه می‌توانستند روزنامه بخوانند که آنها هم جمع می‌شدند در کافه‌ها و مجامع عمومی و اغلب هم مردها بودند. تعداد روزنامه‌ها هم محدود بود. کتاب اگر بود با تیراژ پایین بود، دانشمند و نویسنده به نسبت جمعیت کم بود و اگر کسی می‌خواست کتاب بخواند همان کتاب‌های معدود را می‌خواند. زمانی که رادیو آمد تنها یک ایستگاه بود که فقط بعد از ظهرها برنامه داشت و در سینما هم تعداد کمی اثر ساخته می‌شد. یعنی با تکثر رسانه‌ای در دوره سنت مواجه نبودیم. رسانه‌ها محدود بودند و پیام یک دست و یک نواختی را به عده کثیری می‌رساندند. زمانی که رادیو تازه به ایران آمده بود تنها یک رادیو سراسری به نام رادیو ایران بود و همه مردم یک پیام را دریافت و برنامه مشخصی را گوش می‌کردند. اما الان شمار رادیوهای داخلی ما به ۳۰ رادیو می‌رسد و اگر بخواهیم رسانه‌های ماهواره‌ای را هم بررسی کنیم، هزاران رادیو وجود دارد. رسانه‌های قدیم چون تکثر نداشتند نقش همنواکننده داشتند و جامعه را مثل هم بار می‌آوردند. چون اطلاعات یکسان می‌دادند و تصمیم‌گیری و عمل مبتنی بر اطلاعات یکسان بود پس ۴۰ سال طول می‌کشید تا نسل عوض شود. رسانه آدم خوب را یک جور تعریف می‌کردند و همه یک معنا دریافت می‌کردند و آدم‌ها یکسان بزرگ می‌شدند. نقش رسانه یکدست‌سازی بود بنابراین کسانی که بیشتر با رسانه‌ها ارتباط داشتند آدم‌های مقبول‌تری برای جامعه بودند و بهتر می‌دانستند جامعه چه می‌خواهد. اما در دوران تجدد رسانه‌ها متکثر شدند و برایشان جایگزین به وجود آمد. هم در سطح ملی ایستگاه‌های رادیو و تلویزیونی، روزنامه‌ها و فیلم‌های سینمایی متکثر شدند و هم در سطح جهانی. دیگر وقتی از اینترنت بگوییم که این تکثر بسیار بیشتر می‌شود و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. بنابراین ما با رسانه ذره‌ای شده مواجه می‌شویم. این رسانه‌های جایگزین نمی‌توانند همنواکننده باشند چون آدم‌های یکسانی با آنها ارتباط ندارند. گروه‌های ریز و درشت در جامعه است که با رسانه‌های مختلف، پیام‌های مختلف و اندیشه‌های متفاوت را منتقل می‌کنند. تکثر رسانه‌ای نقش مهمی در افزایش شکاف نسلی داشته و دارد با یک تفاوت که در بحث قبلی هم گفتم، این دیگر انحراف تلقی نمی‌شود و یک ارزش جدیدی به وجود می‌آید به اسم گونه گونی و پذیرش تفاوت‌ها و اختلاف‌ها و به بیان دیگر پلورالیسم. ما می‌توانیم مثل هم فکر نکنیم ولی با هم رابطه داشته باشیم و کنار هم زندگی کنیم. چون نسل قبلی هم خودش این تفاوت را درک کرده و درگیرش بوده است. کسی هم از رسانه‌ها انتظار ندارد باعث یکدستی شود بلکه انتظار می‌رود که نشان دهد چطور می‌توان با تفاوت‌ها کنار آمد. رسانه‌ها شکاف نسلی را افزایش می‌دهند ولی بار منفی به آن نمی‌دهند. رسانه‌های دوران مدرن می‌گویند شکاف نسلی یک واقعیت است که باید با آن کنار آمد نه مشکلی که باید حل شود.

اگر بخواهیم رابطه شکاف نسلی و رسانه‌ها را در جامعه ایران و رسانه‌های خودمان بررسی کنیم به چه رویکردی می‌رسیم؟ تا چه اندازه این شکاف پذیرفته‌شده است؟

در جامعه ما نگاه رسمی انگار در دوران سنت باقی است و هنوز نقش همنوایی کننده، یکدست‌کننده و هدایت‌کننده به سمت و سوی خاص را از رسانه‌ها انتظار دارد. حتی در جوامع توسعه یافته هم نگاه رسمی هنوز علاقه دارد این نقش را به رسانه‌ها بدهد ولی آن‌قدر رسانه‌ها متکثر هستند که در عمل چنین اتفاقی نمی‌افتد. تفاوت‌ها بیشتر است و امروز پذیرش گونه گونی است که باعث می‌شود افراد در کنار هم باقی بمانند و هویت ملی داشته باشند. در جامعه ما چون این نگاه رسمی وجود دارد و هنوز تقاضا از رسانه‌ها هویت بخشی و یکدست کردن است، بازنمایی در فیلم‌های سینمایی و بیشتر سریال‌های تلویزیونی از تفاوت جوان‌ها نسبت به نسل قبل تلقی انحراف می‌شود. یک نمونه خیلی جالب و نسبتا جدید درباره این نگاه در مورد شکاف نسلی که چند پایان‌نامه هم روی آن نوشته شده، سریال فاصله‌هاست. در این سریال یک پدر معتقد داریم که همسرش فوت کرده و دو پسر دارد. بخشی از داستان سریال مشکلاتی است که در ارتباط با فرزندانش دارد. به‌عنوان سمبل و نماد این تفاوت پدر فکر می‌کند پیش از ازدواج فاصله اجتماعی بین دو جنس باید حفظ شود و بعد از ازدواج می‌توانند رابطه را توسعه دهند. اما پسر فکر می‌کند می‌تواند با جنس مخالف دوست شود فقط برای این که محبتی را تجربه کند. داستان درنهایت به ترتیبی پیش می‌رود که پسر از رابطه شکست می‌خورد و سرخورده می‌شود و با این که نشان می‌دهد که پدر هم اشتباهاتی داشته اما پسر را به خانواده برمی‌گرداند. این نگاهی است که شکاف نسلی را انحراف تلقی می‌کند. در بعضی رسانه‌های غربی آخر چنین داستانی خانواده با نسل جدید کنار می‌آید و نسل جدید می‌تواند به همان شکل به زندگی ادامه دهد یعنی خانواده تفاوت‌ها را می‌پذیرد و انحراف تلقی نمی‌کند. در فیلم‌های سینمایی وضعمان به دوران مدرن نزدیک‌تر است. در تلویزیون نگاه از بالا به پایین بیشتر حاکم است. در سینما هم با این که به این نگاه نقد شده ولی هنوز به جایی نرسیده که بخواهد راه‌حل بدهد و فقط نگاه منتقدانه‌ای داشته که چرا ما باید تفاوت نسلی را انحراف ببینیم. مثلا فیلم‌های حاتمی کیا مثل آژانس شیشه‌ای چنین نگاهی را دارد. حاج کاظم که نماد نسل قبل است با پسر خودش تقابل کوچکی دارد که اوج آن صحنه مچ انداختن در آژانس است. پدر در آخرین لحظه پشیمان می‌شود و اجازه می‌دهد پسر بتواند مچ او را به خاک بمالد و به این شکل نسل جدید را می‌پذیرد و به او اعتماد به نفس و قدرت می‌دهد. یا در موج مرده، رزمنده دریانورد که با کشتی آمریکایی لنگر انداخته مخالف است و تمام سعی خود را می‌کند که اگر چه نمادین به آن آسیب بزند. او در گذشته خود غرق است و با همان معیارها می‌خواهد این فعالیت را ادامه دهد و پسرش به او می‌گوید تو دین کیشوت هستی یعنی در دنیای خیالی داری زندگی می‌کنی. او اصلا تفکرات فعلی پدر را قبول ندارد و با یک دختر محلی دوست است و با او قایق سوار می‌شود و می‌رود دوبی. پدر به همسر خودولی در حقیقت خطاب به مسئولان جامعه می‌گوید ما رفتیم جنگیدیم بچه‌هایمان را سپردیم دست شماها ولی شما چی تحویل ما دادید. از نظر او این شکاف نسلی انحراف است اما مادر دفاع می‌کند. در فیلم‌هایی مثل اعتراض، آواز قو، متولد ماه مهر و پارتی شکاف نسلی طبیعی‌تر جلوه می‌کند و می‌خواهد بگوید اینها تفاوت است و اقتضای زمان است. نسل جوان دارد راه خودش را از نسل قبل جدا می‌کند و ارزش‌های خودش را مطرح می‌کند و درباره آنها بحث می‌شود. در آواز قو این شکاف انحراف تلقی می‌شود و جوان فیلم کشته می‌شود. اما در بقیه این فیلم‌ها تفاوت‌ها منکوب نمی‌شود و می‌خواهد نشان دهد که شکاف یک چیز طبیعی است. به‌طور کلی در رسانه‌های ما بازنمایی شکاف نسلی کمتر به صورت مدرن است و بیشتر وجه سنتی در آن غلبه دارد.

در جامعه ما نگاه رسمی انگار در دوران سنت باقی است و هنوز نقش همنوایی کننده، یکدست‌کننده و هدایت‌کننده به سمت و سوی خاص را از رسانه‌ها انتظار دارد. حتی در جوامع توسعه یافته هم نگاه رسمی هنوز علاقه دارد این نقش را به رسانه‌ها بدهد ولی آن‌قدر رسانه‌ها متکثر هستند که در عمل چنین اتفاقی نمی‌افتد

چطور می‌شود این شکاف را کاهش داد و آیا باید کاهش داد؟

بخشی از این شکاف طبیعی است و نمی‌توان جلویش را گرفت. زیرا در هر نسل دانسته‌ها و منابع اطلاعاتی متفاوت می‌شود. از آن جایی که فاصله نسلی کمتر از ۱۰ سال شده، می‌شود گفت خود شکاف نسلی هم دچار نسبیت شده یعنی دیگر این‌طور نیست که یک نسل قاطعانه از نسل قبلی متفاوت باشد بلکه ممکن است گروه‌هایی از اعضای یک نسل قاطعانه متفاوت شده و گروه‌های بیشتری نسبتا متفاوت شده باشند و گروه‌های دیگری هنوز با نسل قبل شباهت داشته باشند زیرا این دنیای مجازی و رسانه‌ای شده و متکثر نمی‌گذارد هیچ کدام از ما بیرون از آن باشیم. ما را در برگرفته است. پدر و مادرهای امروز هم اینترنت را می‌شناسند و شبکه‌های اجتماعی و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و سی‌دی‌های سریال‌های رایج دنیا را می‌شناسند. اما تفاوت در این است که اولویت‌هایمان فرق دارد. ممکن است علاقه‌ای به استفاده از این برنامه‌ها نداشته باشد. بعضی‌ها همه این برنامه‌ها را می‌بینند و بعضی‌ها گزینشی می‌بینند ولی همه در جریان هستند و پدر و مادرها هم مستثنا نیستند. پس شکاف اصلی خیلی عمیق نیست چون همه آبشخورشان واحد است. گسترش این نسل جدید رسانه‌ها، پذیرش ارزش گونه گونی را با خود همراه دارد و نسل جدید هر چقدر متفاوت باشد با نسل قبل اما کم و بیش مورد پذیرش است. این شکافی نیست که معضل تلقی شود اما همین شکاف هم می‌تواند با ورود بیشتر والدین به فضاهای جدید کمتر شده و نزدیکی نسل‌ها با هم بیشتر شود. بعضی‌ها خیلی اصرار دارند که این کار را بکنند بعضی‌ها هم نمی‌توانند. این تنوع هم در نسل والدین است و هم در نسل بعدی. پس شکاف نسلی بسته به این که درباره کدام گروه اجتماعی حرف می‌زنیم نسبی است. بنابر این چون جامعه رو به جلوست جامعه والدین نباید سعی کنند نسل بعدی را برگردانند به عقب چون این با روح جامعه و نظام خلقت و رشد و توسعه که در جهان وجود دارد و چیزی که خدا در نهاد انسان از ابتدا قرار داده منافات دارد. پس والدین باید خودشان را برسانند به جوان‌ها، اگر بخواهم از یک منبع مذهبی هم برای تأیید این حرف استفاده کنم این سخن حضرت علی(ع) را یادآوری می‌کنم که «فرزندان خود را برای فردا تربیت کنید نه برای امروز.» چرا که امروز متعلق به ما است و فردا متعلق به نسل بعد است.

ادامه از صفحه ۱۰

لبه مغاک از خودبیگانگی

در نتیجه فرامن‌های تولیدشده در غرب و قواعد و آرمان‌های زندگی مصرفی را از ایشان وام گرفتند، و نسبت به اندوخته‌های فرهنگی نسل دوم - که ناگهان به‌نظر فقیر و کم‌مایه می‌رسند - بیگانه شدند.

این از خودبیگانگی، محصول پیدایش رقیبی قدرتمند مانند فرهنگ غربی بود که مرجعیت اقتدارگرا و سلطه‌جویانه نسل دومی‌ها را به چالش می‌خواند. نسل دومی‌ها، بسیار دیر به تفاوت ماهویِ راهبردهای تبلیغی و شیوه‌های جلب مخاطبِ این رقیب نیرومند پی بردند و آن زمانی بود که کار از کار گذشته بود و نسل سوم گروه مرجع خود را انتخاب کرده‌بود.

آغاز بحران میان نسل دوم و سوم

به این ترتیب، گسست نسل‌ها در میان جوانان و میانسالان، شکلِ بحرانی کنونی را به خود گرفت. پسر جوانی که ریش خود را با طرحی غیرمعمول می‌تراشد، یا تی‌شرتِ دارای عکس دی کاپریو را بر تن می‌کند، کافر، ملحد، یا فاسد نیست، بلکه انسانی است که از میان گزینه‌های فرهنگیِ پیشارویش، آن را که جذاب‌تر و بهتر می‌داند، برگزیده است. این از خودبیگانگی فرهنگ ایرانی و آشوب معنایی در نسل جوان را باید بیشتر دستاورد نهادهایی دانست که با ادعای فرهنگ‌سازیِ بومی، زمینه منش‌های جامعه ما را به شکلی مدیریت - یا سوءمدیریت - کردند که در نهایت شبکه منش‌های ارزشمند و دیرینه کشورمان تا حدی ضعیف شود که امکان مقابله با این موج اطلاعاتی را از دست بدهد و از ارایه گزینه‌هایی جذاب و کارآمد به نسل سومی‌ها عاجز بماند. گسست نسل‌ها، فارغ از آن که نتیجه ندانم کاری‌ها و ناشایستگی‌های کدام نسل و کدام طبقه دانسته شود، به بحرانی جدی در فرهنگ کشورمان منتهی شده است.

نشانه‌های گسست نسلی

برجسته‌ترین نشانه گسست نسل‌ها، چنان که اشاره شد، تغییر گروه مرجع جوانان و پیروی‌شان از الگوهای غیربومی است. خوانندگان پاپ، کارگردانان هالیوودی، و طراحان لباس اروپایی در میان توده جوانان ایرانی همان‌قدر نفوذ دارند که اندیشمندان، فلاسفه و نظریه‌پردازان غربی در دانشگاه‌ها و محافل علمی. استفاده از نمادهای غربی بودن - موسیقی، لباس، علایم ظاهری - در میان توده نسل سومی‌ها، همچون رفتارها و عقاید تقلیدیِ نخبگانشان، بیشتر نوعی اعلام حضور کم‌رنگ و ناگزیر است، تا هویت‌یابی‌ای جدی و سنجیده. به این ترتیب، گروه مرجع جدیدی که نسل سومی‌ها را شیفته خود کرده است، درست شناخته نشده و تنها در حد نمادهای اعتباربخشی و یا به‌عنوان علامت اعتراض اجتماعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این منش‌ها در جامعه ایرانی که آن را به شکلی ترجمه شده، دست دوم و مستقل از زیربناهای فرهنگی‌اش جذب می‌کند، چنین کارکردهایی را از دست داده است و تنها به نوعی تقلید از مد فروکاسته شده است. از این رو وضعیت کنونی، با فقر معنایی و کم‌خونی فرهنگی شدید جامعه ما ملازم است.

دومین نمود این گسست، چهل تکه بودن ساخت هویت نسل سومی‌هاست. این شیزوفرنیِ خودانگاره‌ها، در آشفتگیِ فرهنگیِ پیش‌گفته ریشه دارد. بیشتر جوانان نسل سومی، جویندگان هویتی هستند که به «کمی از هرچیز» خلاصه می‌شود. بنابراین موزاییکی که این روزها زیاد در خیابان‌های شهرهای ایران دیده می‌شود، مسلمانانی ایرانی و شیعه است، که لباسی غربی بر تن دارند، غذاهای ایتالیایی می‌خورند و سلیقه هنری‌شان به سیاهپوستان آمریکا شباهت دارد!

سومین نمود این گسست نسلی، بحران در ساختارِ شناختیِ جوانان است. آشوب معرفتی ناشی از سست شدن اقتدار نهادهای سنتیِ تعریف راست و دروغ، به سرگشتگی و گم‌گشتگی شناختی عمیقی انجامیده است که علم‌گرایی افراطی برخی و خرافه پرستی برخی دیگر، از نمودهای بارز آن هستند. رواج فرقه‌های عرفانی رنگارنگ، پیدایش عقاید شبه‌دینی درباره نظریه‌های علمی، تعمیم‌های عجیب و غریبِ مفاهیم علمی به حوزه‌های اخلاقی و نشت نسنجیده سلیقه‌های زیبایی‌شناسانه به حوزه علم، از نشانه‌های این آشفتگی هستند. رواج فال‌بینی و رمالی و فال قهوه در میان عوام و محبوبیت نسخه‌هایی سطحی از نظریه‌های همخوان با این آشفتگی - مانند دیدگاه پسامدرن - در میان قشر روشنفکر را باید نمودی از این پدیده دانست.

چهارمین نشانه گسست نسل‌ها، تغییر در موازنه قدرت است. عصیان آشکار و پنهان نسل جوان در برابر نظام‌های سنتی و واکنش آشوبگرانه نسل سومی‌ها، در ترکیب با طرد بخش عمده نخبگان نسل اول و دوم از حیطه‌های اقتدار رسمی اجتماع، باعث پیدایش شکل خاصی از جامعه مدنی در ایران شده است.

به این ترتیب، تلاش نسل دومی‌های اقتدارگرا برای طرد دیگران از حوزه قدرت، به شکلی غافلگیرانه گرانیگاه تولید قدرت و معنا را به خارج از دامنه اقتدارشان منتقل کرده است، شاید در این معنا، ایران صاحب یکی از غریب‌ترین و پیچیده‌ترین جامعه‌های مدنی در سطح جهان باشد. چرا که ترکیب دو اکسیرِ جوان بودن جمعیت و کامل بودن طرد این جمعیت از حوزه قدرت در هیچ کجا شبیه به ایران نیست.

پنجمین نمود گسست نسل‌ها، به زبان مارکوزه، گرایش‌های هدونیستی و لذت‌گرایانه نسل سومی‌هاست. این گرایش‌ها که نمودهای آشکار و عریانش به تدریج پذیرش عام می‌یابند، کاملا با تلقی ریاضت‌کشانه و راست‌دینانه از مفاهیم مذهبی تعارض دارند. ناشناخته ماندن ریشه این گرایش‌ها، و نزدیک‌بینی نظام رسمی متولی فرهنگ برای ساماندهی به نیازهای جوانان، منجر به طرح تصویری تنگ‌نظرانه، و مانوی از دین و دنیا شده است. تصویری که گرایش‌های لذت‌جویانه نسل سوم را در تقابل با ارزش‌های دینی و تلقی‌های خاص دینی بخشی از وابستگان به نسل دوم قرار می‌دهد و به این ترتیب امکان همگرایی این دو گرایش نسلی را از میان می‌برد.

تصویر ایران امروز و مسیرهای پیش‌رو

و این تصویری است که از ایران امروز در پیش چشم داریم: انبوه جمعیتی که از نظر فرهنگی از نسل‌های پیشین خود بریده‌اند و در ضمن بیشترین جمعیت، بالاترین توان انسانی و درخشان‌ترین استعدادها را هم دارا هستند. هویتی چهل تکه و نامنسجم که از رقابت نهادهای داخلی و خارجیِ مدعی فرهنگ‌سازی ریشه گرفته، و از نسل سوم به دو نسل دیگر نیز نشت کرده است. آنچه می‌تواند به‌عنوان نماد فرهنگ امروز ایران پذیرفته شود، یک علامت سوال بزرگ است. به گمان من، سه خط راهه و مسیر تحول در پیش‌روی سیستم فرهنگی کشورمان وجود دارد، و در هر سه راه‌نیز نسل سومی‌ها تعیین کنندهستند.

مسیر نخست، چیزی است که هر روز با ناباوری و عدم‌اعتماد به نفس بیشتر، از سوی رسانه‌های رسمی و دولتی تبلیغ می‌شود. این راه عبارت است از بازگشت تمام جوانان گمراه و فاسد نسل سومی، به ارزشهای مورد علاقه نخبگان سیاسی نسل دوم. چنین می‌نماید که این خط راهه، با وجود تبلیغات زیادی که در رسانه‌های عمومی به خود اختصاص داده است و هزینه‌های کلانی که برایش صرف می‌شود، مسیری عبورناپذیر و بن‌بست باشد. اصولا این فرض که جوانان، گمراه و فاسد و فاقد قدرت تشخیص هستند، از اشتباهی مایه می‌گیرد که در دو دهه گذشته همواره وجود داشته و آشفتگی فرهنگی امروزین ما را هم رقم زده است. تجربه نشان داده که جوانان نسل سومی از نظر دانش و تسلطشان بر فنون مدرن و خرد جمعی حاکم بر دنیا از نسل‌های پیش از خود تکامل یافته‌تر هستند و نه به دلیل گمراهی و فساد، که بنا بر انتخابی فردی و خودجوش، واگرایی از ارزش‌های مورد نظر نسل دومی‌ها را برگزیده‌اند. پیشنهاد این مسیر، پاسخی است که در اثر فهمیده نشدن پرسش ایجاد شده است. به این دلایل، چنین می‌نماید که احتمال گزینش این خط راهه از سوی نسل سوم منتفی است.

مسیر دوم، راهی است که بسیاری از کشورهای آسیایی دیگر در گذارشان به مدرنیته از آن گذشتند. این مسیر، ادامه راهی است که تا به حال جوانان کشورمان پیموده‌اند. اگر جوانان همچنان در خلا فرهنگ بومی‌شان شناور بمانند و به شکلی منفعل توسط محصولات غربی بمباران شوند، همان واکنشی را نشان خواهند داد که تا به حال نشان داده‌اند، و به تدریج فرهنگ جهانی مک‌لوهانی را به شکلی سطحی و بازاری جذب خواهند کرد. نتیجه احتمالا به چیزی شبیه به ترکیه منتهی خواهد شد که با هر معیاری برای فرهنگ غنی ما موجب سرافکندگی است. متأسفانه باید اعتراف کرد که احتمال طی شدن این مسیر از همه راه‌های دیگر بیشتر است و تا به حال هم آنچه رخ داده همین غربی‌شدن صوری و سطحیِ نسل جوان بوده است.

سومین خط راهه، با وجود احتمال اندکی که دارد، انگیزه نوشته شدن این متن بوده است.

اگر نخبگان ایرانی، در آفرینش عناصر فرهنگی نیرومند و جذابی کامیاب شوند که قابلیت رقابت با فرهنگ جهانیِ رسانه‌ای را داشته باشد، می‌توان به بقای هویت بومی‌مان امیدوار بود. در حال حاضر، تلاش‌های پراکنده و جسته و گریخته‌ای برای بازشناسی عناصر فرهنگی بومی ارزشمندمان انجام می‌شود و پیشرفت‌های قابل توجهی برای استفاده از ابزارهای مدرنِ فرهنگ‌سازی در جوانان پدید آمده است. اگر پیوند این تلاش‌ها و در هم گره خوردن این فعالیت‌ها به پیدایش شبکه‌ای منسجم و هم‌افزا منتهی شود، این امکان وجود دارد که الگویی به قدر کافی بومی و به قدر کافی جذاب برای هویت بخشی به جوانان ایجاد شود. با توجه به قابلیت‌هایی که از نخبگان نسل اولی و دومی تا به حال ظهور کرده‌است، چنین می‌نماید که بار انجام این وظیفه دشوار بر دوش نخبگان نسل سومی نهاده شده باشد.

ما ایرانیان همواره در تاریخ فرهنگ‌مان توانسته‌ایم عناصر فرهنگی مهاجم را جذب کنیم و به شکلی توانمندتر از پیش، خود را بازتعریف کنیم. امروز بار دیگر چنین فرصتی برایمان فراهم شده‌است.

نقطه‌سر نوشت‌ساز

همه اینها بدان معناست که منحنی قابلیت فرهنگسازی در ایران در حال عبور از نقطه اوجی خیره کننده و سرنوشت‌ساز است. اوجی که می‌تواند نادیده گرفته شود و به فرهنگی مصرف کننده، دنباله‌رو، از خودبیگانه، و ستایش‌گر غرب منتهی شود؛ یا اوجی که می‌تواند شناخته شود، مورد استفاده قرار گیرد و به جهشی بزرگ در فرهنگ کشورمان ختم شود.

به این ترتیب، به برنامه‌ریزی‌های پر سر و صدای رسمی برای نجات فرهنگ کشورمان اعتمادی نیست. شعارهای خوش‌بینانه احیای گذشته گرایانه عناصر فرهنگی‌مان را دیگر نمی‌توان پذیرفت. در شرایطی که جمعیت فعال آینده ایران بر لبه مغاک از خودبیگانگی ایستاده، تنها یک روزنه امید به چشم می‌خورد و آن هم اراده‌ای جمعی در همین نسل است، تا که شاید آفریده‌هایشان، هویتی غرورآمیز و خوشایند را برای ایرانیان و تصویری واقع‌بینانه و درست از ما را برای جهان، به ارمغان آورد.

مسیر سوم، راهی است دشوار. زمان، مهم‌ترین سرمایه ما برای برگزیدن آن است، و این نقدی است که تا به حال به رایگان از کفاش داده‌ایم. پس، برای حل نشدن در زمینه‌ای جذاب از پوچی، نسل سومی‌ها، متحد شوید!